بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری

جلسة ششم

۱‍/۰۷/۱۳۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحثی که داشتیم این بود که از مجموع روایات اینجور برداشت می‌شد که دخول و ادخال ماء هر دویش سبب تام هستند و لزوم عده هر یک از اینها باشند کافی است برای اینکه عده واجب بشود. همان مبنایی که مرحوم صاحب جواهر فرمودند پذیرفتند و مرحوم سید هم در این مسئله به آن قائل شدند.

بعضی از دوستان تذکری دادند. نکته‌ای که مؤید بعضی از بحث‌های ما هست یک مقداری تأکید می‌کند نتیجه‌گیری بحث ما را، یک روایت دیگری در مسئله هست که از آن هم می‌شود همین مطلب را استفاده کرده که، روایت ۳۹۰۸۶، می‌توانیم این روایت را یک طایفة جدیدی از روایات بدانیم.

روایت این است ابوعلی الاشعری عن محمد بن عبدالجبار عن صفوان عن اسحاق بن عمار عن ابی الحسن علیه السلام، یک توضیحی در مورد سندش هم عرض می‌کنم. قال سألته عن الرجل یتزوج المرأة فیدخل بها فیغلق باباً و یرخی سترا علیها و یزعم انه لم یمسها.

یزعم به معنای یقول هست. قال یقول یکی از، مثلا در لسان العرب مراجعه کنید اولین معنایی که بر زعم یزعم دارد یعنی قال، نه اینکه قال کذبا. زعم به این معنا نیست. در بعضی از عبارت‌های قدیمی زعم با لام متعدی شده. همان لام تبلیغی که قال با آن متعدی می‌شود. زعم لنا محمد بن ابی حمزه. و یزعم انه لم یمسها و تصدّق هی بذلک. زن هم تصدیقش می‌کند، علیها عدة؟ قال لا.

صدر روایت بعداً درباره‌اش صحبت می‌کنیم. در بحث دخول یک بحثی دارد که این روایت را گذاشته بودم بعداً بخوانم. قلت فانه شیءٌ دون شیء قال ان اخرج الماء اعتدت. فانه شیءٌ دون شیء. یعنی دخول کامل نبوده، ولی یک مقدماتی، یک تفخیذی امثال اینها بوده. قال ان اخرج الماء اعتدت. اگر ماء خارج کرده باشد. البته روایت باید حمل بشود به صورتی که مجرد خروج مائی که هیچ به زن هم ارتباطی نداشته باشد ناظر به آن نیست. روایت ناظر به این است که اگر در مواقعه‌ای که هست مائی از آن خارج بشود و به زن وارد بشود. ولی دخول نباشد، ادخال مائی که غیر دخولٍ باشد، اعتدت.

این صریح هست در اینکه مائی که داخل زن بشود ولو با دخول نباشد، شیء دون شیءٍ، کامل نبوده و دخول نبوده آن هم عده ثابت می‌کند. این شبیه آن روایتی است که گفته بود دخول من دون انزالٍ عده دارد این هم می‌گوید انزال من دون انزالٍ عده دارد، این هم می‌گوید انزال من دون دخولٍ هم عده دارد. این را روایات را به راحتی با توجه به این می‌شود جمع کرد.

شاگرد:

طایفه: طایفة ماء این هست که العدة من الماء، دخول موضوعیت ندارد، مفهوم دارد. طایفة ماء، یک مقداری این طایفه‌ها را دقیق عرض نکردم. طایفة اولی که می‌گوییم دخول علت منحصره را دخول دانسته. طایفة دوم که گفته ماء علت منحصره را ماء دانسته. العدة من الماء، امثال اینها. مراد این هست. اما اینکه ماء هم منشاء عده باشد با اینکه اگر یک روایتی بگوید دخول هم منشاء عده باشد، اینها با همدیگر منافات ندارد. اذا ادخلت وجب المهر و العدة، آن روایتی که وجود داشت بنابراین که ما برایش مفهوم قائل باشیم آن طایفه هست. و الا اگر بگوییم آن اصلاً در مقام این جهت نیست که علت منحصرة عده دخول است. علت منحصره نباشد هیچکدام تنافی با همدیگر ندارند.

این روایت ابو علی اشعری، احمد بن ادریس از اجلای محمد بن عبدالجبار از اجلای ثقاة است، صفوان از اجلای ثقاة، فقط اسحاق بن عمار اینجا هست. اسحاق بن عمار یک سیر تاریخی بحثش پیدا کرده بوده. در کتاب‌های اولیة رجالی یک اسحاق بن عمار صیرفی در رجال نجاشی آمده و توثیق شده، خانواده‌اش را و هو فی بیت کبیر من الشیعة، یک چنین تعبیری دارد. در مورد بیتش هم خیلی تعریف شده و امثال اینها. اسحاق بن عمار کوفی صیرفی و بیت فی کوفه.

یک اسحاق بن عمار ساباطی هم در فهرست شیخ ذکر شده و به عنوان فتحی الا انه اصل معتمد یک چنین تعبیری دارد که از آن استفاده می‌شود که فتحی ثقه است. این کتب اولیة رجال.

مرحوم علامة حلی در خلاصه اینها را یک نفر دانسته و جمع کرده بین این کلمات حکم کرده که اسحاق بن عمار فتحی ثقه است. بنابراین روایت‌های اسحاق بن عمار را موثقه تلقی کرده. حالا اگر کسی روایات موثقه را مطلقا قبول نداشته باشد یا روایت موثقه را در فرض تعارض با روایت‌های صحیحه از اعتبار ساقط بداند موثقه بودنش اثر دارد تا زمان مرحوم شیخ بهایی. مرحوم شیخ بهایی مطرح کرده که ما دلیل نداریم که این اسحاق بن عمارها یکی باشند، نه دو نفر هستند. یک اسحاق بن عمار که ساباطی است فتحی ثقه است. یک اسحاق بن عمار صیرفی کوفی است آن امامی ثقه است. بنابراین که بین خبر موثقه و خبر صحیحه تفاوت در حکم هست ما نیاز به تمییز مشترکات هستیم که اسحاق بن عمارها کی هستند.

مطلب خلاصه مورد قبول بوده تا زمان شیخ بهایی. شیخ بهایی که این مطلب را می‌فرماید مطلب یک مقداری مورد قبول قرار می‌گیرد تا زمان مرحوم علامه بحرالعلوم. مرحوم علامة بحرالعلوم در کتاب رجالشان که رجال بحر العلوم هست این را مطرح می‌کنند که اینها یک نفر هستند ولی نه یک نفری که فتحی است. اصلاً امامی ثقه هست و اینجا یک اشتباهی برای مرحوم شیخ رخ داده آن این است که ایشان تصور کرده اسحاق بن عمار، ساباطی است و این اشتباهش معلول یک تصور دیگر است. معلول اینکه گمان کرده اسحاق بن عمار فرزند عمار ساباطی است. و چون در شرح حال عمار ساباطی مطرح شده که عمار ساباطی و خانواده‌اش و اهلش و قومش یک کتاب‌های فرق الشیعه نوبختی هست در مورد اینکه عمار ساباطی را ایل و تبارش به فتحی باقی ماندند تصور کرده که اسحاق بن عمار فتحی است. در واقع یک اشتباهی، اشتباه دیگری را به دنبال آورده، بعد ایشان می‌گوید هیچ جایی اسحاق بن عمار به عنوان ساباطی شناخته نمی‌شود. اینکه اسحاق بن عمار ساباطی باشد و در هیچ جایی از این ساباطی بودنش هیچ رد پایی وجود نداشته باشد این خودش نشانگر این است که یک اشتباهی در اینجا رخ داده و نجاشی هم تصریح می‌کند که آن ثقه است و نجاشی هیچ اشاره‌ای به فتحی بودن نمی‌کند نشانگر این است که امامی بوده و اصلاً فتحی هم نبوده. ساباطی هم نبوده. فتحی بودنش معلول تخیل ساباطی بودنش است. این تخیل این مطلب را به دنبال آورده.

شاگرد: تخیل ساباطی بودن از کجا به وجود آمده؟

استاد: چون اسحاق بن عمار، عمار معروفی که در اصحاب عمار ساباطی بوده گمان کرده این اسحاق بن عمار فرزند عمار ساباطی معروف است. عمار ساباطی داریم، ولی اسحاق بن عمار فرزند او نیست. چون پدر فتحی بوده و خانواده، پدر تخیلی فتحی بوده و این هم تصور شده که فتحی است.

شاگرد: اینکه اسم یک راوی عمار بوده، این می‌شود

استاد: این می‌شود. مطلب شما را عرض می‌کنم.

یک تأییدی بر فرمایش علامة بحر العلوم ذکر کردم که تصور نشود که ارتباط اسحاق بن عمار با عمار ساباطی در ذهن شیخ یک ارتباط دور از ذهنی تلقی بشود. شیخ طوسی در بعضی موارد به جای سند مربوط به عمار ساباطی بوده، به جایش اسحاق بن عمار ذکر کرده. دو روایت هست در استبصار یا تهذیب، الآن مواردش را دقیق یادم نیست و روایت، روایت عمار ساباطی است ولی ایشان به جای عمار ساباطی نوشته اسحاق بن عمار. اینکه اشتباه رخ داده باشد عمار ساباطی تبدیل بشود به اسحاق بن عمار اشتباه در جایی هست که بین دو شیء یک نوع ارتباط مفهومی باشد. به اصطلاح تداعی معانی شود. هر چیزی به هر چیزی تبدیل نمی‌شود. اینکه عمار ساباطی را ایشان اسحاق بن عمار کرده، پیداست که بین اینها در ذهن مرحوم شیخ یک ارتباط مفهومی هست و این خودش تأیید می‌کند همان مطلبی که مرحوم علامه بحر العلوم فرموده که شیخ طوسی عمار ساباطی و اسحاق بن عمار را در ذهنش مرتبط تصور کرده. مطلب، مطلب تمامی هست و همینجور اسحاق بن عمار صیرفی است و کوفی است و هیچ ارتباطی با ساباط ندارد و فتحی هم نیست، امامی ثقه است.

یک نکته اینجا عرض کنم. اینکه امامی بودن را از عبارت نجاشی استظهار می‌کنیم دو بیان دارد، یک بیان این است که اصلاً کلمة ثقه در کلمات قدما وقتی می‌گفتند ثقه اطلاق ثقه اقتضاء می‌کند که امامی بودن هم در آن هست، ثقه به معنای راستگو نیست، ثقه به معنای مورد اعتماد است. حاج آقا این بحثش را در لایروون و لا یرسلون الا عن ثقه آنجا به تناسب بحث را مطرح فرمودند. می‌فرمودند که کلمة ثقه به معنای مورد اعتماد است. مورد اعتماد به تناسبات حکم موضوع در هر موردی مورد اعتمادها فرق می‌کند. اگر گفتند فلان بنا ثقه است یعنی خوب بنایی می‌کند، کم نمی‌گذارد، کارش را خوب بلد است. اگر گفتند فلان جراح ثقه است یعنی در کار جراحی ثقه است، اما حالا اینکه آیا این طرف دروغ می‌گوید، دروغ نمی‌گوید در غیر امور مربوط به جراحی‌اش به آنها کاری ندارد، ثقه بودن یعنی مورد اعتماد بودن در آن چیزی که مربوط به او هست. در امور حدیثی با توجه به اینکه صحت مذهب هم ولو بنا بر بعضی از مبانی دخالت داشته در قبول خبر ولو در ظرف تعارض و امثال اینها، این است که کلمة ثقه مطلق که می‌گذارند یعنی همة اموری که در بحث حدیثی دخالت دارد ولو در بعضی از فروض اینها را دارا هست. یعنی هم از جهت صحت مذهب ثقه هست هم از جهت راستگویی ثقه هست و امثال اینها. یک شواهدی هم از کلمات شیخ طوسی در عده و امثال اینها حاج آقا ذکر می‌کنند که از خود آن عبارت‌ها استفاده می‌شود که کلمة ثقه مراد امامی صدوق است.

شاگرد: غیر شیخ طوسی هم همین استظهار می‌شود؟

استاد: بله این بحث اختصاص به شیخ طوسی ندارد. یک بحث عامی هست که از عبارت‌های کلی استفاده می‌شود. این یک بیان. در خصوص شیخ طوسی مؤیدات دیگری هم علاوه بر آن بیان عام در آن وجود دارد.

شاگرد:

استاد: بله. خود همان عبارت‌های شیخ طوسی در عده مطلب را دارد. شیخ طوسی در عُده می‌گوید که خبر غیر امامی از فرق شیعه به دو شرط مورد پذیرش هست. یک شرطی که با خبر امامی معارضه نکند و با فتوای امامی معارضه نداشته باشد. امامی صحت مذهب دخالت دارد. آن وقت شیخ طوسی مکرر در موارد مختلف این مطلب را دارد. از عبارت‌های صدوق این مطلب استفاده می‌شود که موثق بودن. یک بحثی هست که خیلی بحث تنها شیخ هم نیست. اشخاص دیگر هم هست. و اصلاً به خاطر همین هم هست که در کتاب‌های رجالی ما تقید به ذکر مذهب بوده. صرفاً کتاب‌های رجالی اصلش انگیزة اصلی بر این است که خبر معتبر را از خبر غیر معتبر تفکیک کنند. اینکه به مذهب تقید هست ظاهراً منشائش همین است.

بیان عام در مورد اینکه کسی را که توثیق بکنند این شخص توثیق علاوه وجه الاطلاق صحت مذهب ازش استفاده می‌شود.

یک بیان دیگری در خصوص رجال نجاشی و فهرست شیخ است. و به بحث وثاقت هم به آن معنا مربوط نیست. آن بحث این است که مرحوم شیخ در مقدمة فهرست اشاره کرده و مرحوم نجاشی هم در آغاز جلد دوم رجال نجاشی اشاره کرده. شیخ طوسی می‌گوید من هر کسی که ذکر می‌کنم باید مذهبش را ذکر کنم که مذهبش درست است، غلط است، فانّ کثیراً فی اصحابنا ینتهلون المذاهب الفاسده و ان کانت کتب المعتقده در آنجا اشاره می‌کند من مقیدم هر کسی را که ذکر می‌کنم اشاره‌ای به فساد مذهب و صحت مذهبش بکنم. که البته صحت مذهب را هیچ جایی ایشان اشاره نکرده. فساد مذهب را اشاره کرده. اینکه هیچ جا اشاره نکرده به صحت مذهب معنایش این است که اینکه می‌گوید من باید اشاره کنم ولو با عدم اشاره به فساد مذهب می‌گوید به صحت مذهب اشاره کنم نه اینکه حتماً امامی بودن را هم ذکر بکنم که به ندرت شاید تک و توک مواردی باشد که ایشان تعبیر امامی بودن را در مورد راوی‌هایی این امامی بودن را تصریح می‌کند که سابقة مذهب فاسق داشتند، از یک مذهب به شیعه گراییدند در اینجور، والا به طور طبیعی ایشان.

مرحوم نجاشی در آغاز جلد دوم، وقتی کتاب خودش را معرفی می‌کند می‌گوید کتابی هست که در بیان و ما قیل فی کل رجل من مدحٍ او ذم. هر چیزی که در مدح و ذم در مورد روات هست در آن را من ذکر می‌کنم. یکی از مدح و ذم‌های مهم بحث مذهب است. اگر نجاشی در مورد کسی ذکر نکند مذهبش فاسد است معنایش این است که او به عنوان فساد مذهب شناخته شده نبوده. در مورد افراد نادر، کسانی که خیلی ناشناس باشند ممکن است بگوییم مذهبش ناشناس باشد، نجاشی کسی از مذهبش باخبر نبوده و امثال اینها. ولی در مورد معاریف و مشهورین نمی‌شود این را قائل شد که مذهبش فاسد بوده و بر نجاشی این فساد مذهبش مخفی بوده.

عملاً مرحوم نجاشی به فساد مذهب راویان بیشتر اشاره کرده. شرح حال‌هایی که مرحوم نجاشی دارد خیلی مفصل‌تر و بیشتر هست. به توثیق و تضعیف راویان مرحوم نجاشی بیشتر پرداخته. مرحوم شیخ طوسی در مورد خیلی از راویان وارد بحث توثیق و تضعیفش نشده. ممکن است شخصی بگوید در مورد راوی‌هایی که هیچ شرح حالی از آنها ذکر نکرده، مرحوم شیخ طوسی به یک منبعی که دسترسی داشته و براساس آن منبع اطلاعات را وارد کرده، آن در مقام بیان شرح حال راوی نبوده. بنابراین همین اکتفاء کرده به اینکه یک کتاب داشته، له کتاب. مثل مواردی که ایشان از کتاب ابن بطّه؟؟؟۲۳:۵۲ در کتاب شیخ منقولاتی که نقل می‌کند. خیلی از مواردی که از کتاب ابن بطه منقولاتی که نقل می‌کند صرفاً به له کتاب و امثال اینها اکتفا شده. روی همین جهت ممکن است که کسی مواردی که شخصی را مرحوم شیخ طوسی هیچ شرح حالی در موردش ذکر نکرده بگوید آن منبعی که شیخ طوسی در صدد اطلاعات فهرست را از او آورده او در صدد بیان شرح حال راوی نبوده. ولی جایی که راوی را در مقام توثیقش برآمده، ثقة گفته مثلاً گفته کتابش معتمد است، امثال اینها، در مقام شرح حال وارد شده، اینجا را دیگر نمی‌توانیم بگوییم در اینجور موارد شیخ طوسی در مقام ذکر مذهب هم نیست. حالا آن موارد را ما خیلی اصرار نداریم بگوییم ازش صحت مذهب استفاده می‌شود یا نمی‌شود. آن ممکن است یک ان قلتی داشته باشیم. ولی در جاهایی که مرحوم شیخ طوسی توثیق می‌کند و اشارة به فساد مذهب نمی‌کند. در مقام بیان شرح حال راوی برآمده باشد آنجا دیگر این شبهه هم در موردش نیست.

توثیق نکرده ممکن است شخصی آن شبهه‌ای که اینجا مطرح هست را خیلی قوی بگیرد. خیلی نمی‌خواهم روی آن شبهه خیلی اصرار بکنم که قوی است یا قوی نیست. ممکن است شخصی بگوید مرحوم شیخ طوسی شهادت داده، این شهادت معمول است، دلیل نداریم. نمی‌خواهم خیلی، چون یک قدری اینکه در جایی که می‌بینیم شیخ طوسی در مقام بیان توثیق و تضعیف نیامده آیا آن شهادتی که آنجا دارد. در مواردی که شخص اصلاً در مقام توثیق و تضعیف بر نیامده ممکن است ان قلت درست باشد. درست یا نادرست هم خیلی الآن در مقام بیانش نیست. ولی عمدة آنی که هست در جاهایی که یک راوی را توثیق بکند به خصوص، در مقام بیان شرح حالش بیاید، شرح حالش هم ذکر کند. یعنی در مقام بیان مدح و ذمش باشد، ولی مذهبش را ذکر نکند که فاسدالمذهب است آنجا دیگر هیچ وجه قابل توجهی نداریم که ما از سکوت شیخ طوسی صحت مذهب را استفاده نکنیم. در مورد نجاشی این ان قلت‌ها نیست. نجاشی خیلی قوی‌تر است و اطلاعاتی که در نجاشی هست در معمول موارد اطلاعاتش هم هست. بنابراین از توثیق شیخ نجاشی در مورد اسحاق بن عمار صیرفی به روشنی صحت مذهب اسحاق بن عمار استفاده می‌شود.

ضمیمه بکنیم نکاتی که در مورد اسحاق بن عمار هست اینکه اسحاق بن عمار از امام کاظم روایت‌های بسیار دارد. اسحاق بن عمار از امام کاظم و فتحی‌ها و اصلاً اینکه ما اسحاق بن عمار دو نفر داشته باشیم خیلی مستبعد هست با توجه به اینکه در نوع موارد اسحاق بن عمار بدون مشخصه است. اگر قرار باشد اینها دو نفر به نام اسحاق بن عمار باشند. اینکه نوع موارد اسحاق بن عمار با مشخصه ذکر نشده خودش نشانگر این هست که یک نفر هستند. و یک نفر بودنش هم اگر باشد این یک نفر از امام کاظم علیه السلام خیلی روایت دارد، روایتش از امام کاظم، البته با فتحی بودن منافات ندارد. فتحی هم از امام کاظم روایت می‌کنند، آنش نه. چیز خاصی در این زمینه نیست. علی ای تقدیر این روایت از جهت سندی معتبر هست و به نظر می‌رسد این مطلب تمام است.

بنابراین نتیجة بحث این می‌شود که احد الامرین من الدخول و الادخال الماء کافی هست برای وجوب عده.

مرحوم صاحب جواهر به این اصرار دارد. ولی صاحب مسالک می‌گوید ظاهر اصحاب این است که فقط در مورد حامله اگر حامله نباشد بدون وضع حمل نفس دخول ماء کفایت نمی‌کند. صاحب جواهر بحث مفصلی دارد، می‌خواهد بگوید که اگر ما بخواهیم در مورد حامله قائل بشویم که حمل به تنهایی کافی هست برای عده، باید به‌طور کلی بگوییم. اینکه خصوص حامله را از کسانی که آب مرد در آنها وارد شده جدا کنیم این وجهی ندارد. بحث‌هایی کرده.

یک نکته این است که صاحب می‌خواهد بگوید آنهایی که استدلال کردند در مورد اینکه حمل هم ولو ما در مورد مطلق آب قائل نباشیم ولو به جهت اجماع و شهرت و امثال اینها، در مورد مطلق ماء قائل نباشیم در مورد خصوص حامله ما قائل می‌شویم که حامله ولو از غیر دخول حامله شده باشد آن باید عده نگه دارد. به اطلاق «وَ أُولاتُ اْلأَحْمالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ» تمسک شده. صاحب جواهر می‌فرمایند که این آیة شریفه در مقام عده‌دار بودن نیست. اصل عده داری را مفروق عنه گرفته، مقدار عده را می‌خواهد تعیین کند. نمی‌خواهد بگوید اجل دارند یا ندارند. اجل‌دار بودنش مفروق عنه است، اینکه اجلش چه مقدار است این را می‌خواهد بحث کند. بنابراین از این آیة شریفه اطلاق اینکه همة اولات الاحمال‌ها اجل و عده دارند استفاده نمی‌شود. از این استفاده می‌شود اولات احمالی که اجل دارد اجلش این مقدار هست. امثال اینها. این آیه می‌فرماید در این مقام نیست.

مرحوم آقای خوانساری در جامع المدارک ایشان گفتند ولو آیه را بگوییم که در مقام بیان مقدار اجل هست، ولی اطلاقش اقتضاء می‌کند که کأنّ در همة موارد اولات الاحمال این اجل ثابت باشد ولو در مقام بیان خصوصیات باشد نسبت به اینکه تمام اولات الاحمال‌ها اجل دارند این مطلب استفاده می‌شود. ایشان می‌گویند این آیة شریفه در مقام مقدار اجل است. می‌گوید همة اولات الاحمال‌ها این مقدار اجل در حقشان ثابت است. به رغمی اینکه در مقام بیان اعتداد نیست که همة اولات الاحمال‌ها ولی در تمام اولات الاحمال‌ها یک همچین عده‌ای ثابت هست. یک همچین اجلی ثابت هست. این معنایش این است که باید اطلاق داشته باشد. ولی این مطلب درست نیست، آن در جای خودش این بحث شده. دلیلی که در مقام بیان جزئیات است، نسبت به اصل آن حکم دیگر اطلاق ندارد. آن اصل حکم را مفروق عنه گرفته شده که فرض کنید من یک نمونه‌هایی را بگویم. نکتة خیلی مهمی است و در فقه هم خیلی اثر دارد، گاهی اوقات یک روایتی وارد شده می‌گوید کسی غسل جمعه را ترک کرده، شب می‌تواند غسل جمعه کند؟ امام می‌فرماید که یغتسل فی یوم السبت. اینجا آیا به این روایت می‌شود تمسک کرد؟ در اثبات وجوب غسل جمعه بگوییم یغتسل، اغتسل یوم الثبت بگوییم که بحث جملة اسمیه در مقام انشاء نباشد. آیا می‌شود به این تمسک کرد یا نمی‌شود تمسک کرد. پاسخ این است که این روایت اصلش با غسل مفروق عنه است. آن غسل آن حکمی که دارد، هر حکمی هست، وجوباً یا استحباباً اگر در زمان خودش انجام نشد، قضایش باید شب انجام بشود یا روز شنبه باید انجام بشود. این دیگر ظهور ندارد که روایت می‌خواهد نسبت به اصل وجوب غسل هم در مقام تحریک باشد. یک آقایی را دیدم یک رساله‌ای نوشته بشود در وجوب غسل احرام. روایت‌های زیادی را که گفته بود کسی که من اغسل ثم نام دون المیقات فالیعد الغسله. به اینها تمسک کرده بود. روایاتی که گفته بود کسی که غسل انجام بدهد، بعد روبند بپوشد، لباس عادی بپوشد، امثال اینها باید غسلش را اعاده کند، به اینها تمسک کرده بود. ولی تمسک به اینها درست نیست. چون اینها مفروق طرف این است که حکم اصل غسل را می‌داند در مقام نواقض غسل است. می‌گوید این غسلی که حکمش معلوم است، وجوب است، استحباب است، هر چی می‌خواهد باشد به وسیلة نوم، به وسیلة استعمال عطر، به وسیلة استفادة سربند امثال اینها باطل می‌شود. آن چیزی که در مقام بیان فروع یک حکم هست این ازش اطلاق نمی‌شود فهمید. شرط استفادة اطلاق در مقام بیان آن جهتی هست که اطلاق به آن جهت ناظر است. و وقتی در مقام بیان جزئیات است نسبت به اصلش اطلاق استفاده نمی‌شود. اینکه «وَ أُولاتُ اْلأَحْمالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ» به آن معنا اطلاق لفظی که ظاهر کلام مرحوم آقای حکیم این هست که ناظر به اطلاق لفظی هستند این مطلب درست نیست.

ولی ما ممکن است به یک بیان دیگری مطلب را تمام کنیم. آن این است که آیة شریفه گفته اولات الاحمال اجلشان این هست. بحث این است که حالا این اولات الاحمال کجاها اجل دارند، کجاها اجل ندارند. اگر در ثبوت عدة اولات الاحمال یک قیدی باشد، اینجا البته لازم نیست در این آیه بیان بشود، چون این آیه در مقام بیان اینجور خصوصیات نیست. ولی بالأخره باید، ولو با یک دلیل منفصلی تعیین بشود که اولات الاحمال آیا به طور مطلق باید عده نگه دارند یا به نحو مشروط؟ این آیه در مقام بیان فروع مسئله است. ولی اصل باید از روایات و امثال اینها مطلبش تمام بشود. بنابراین به نظر می‌رسد خود همین اولات الاحمال اجلهن ولو به جهت اطلاق مقامی ما ممکن است بگوییم استفاده می‌شود از اولات الاحمال عده دارد.

باید دید این آیة شریفة اولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن این آیة شریفه را با روایاتی که حصر کرده سبب عده را در دخول چه کار می‌کنیم. یعنی این دو تا را با همدیگر سنجید. روایاتی گفته که اگر دخول انجام شد عده دارد، اگر دخول انجام نشد عده ندارد. خود آیة قرآن که می‌گوید اگر شما، فما لکم من عدةٍ تعدونها از یک طرف می‌گوید اولات الاحمال عده دارد، از یک طرف می‌گوید غیر مدخوله عده ندارد. این دو تا را باید با همدیگر سنجید. ممکن است افراد بگویند اطلاق غیر مدخوله می‌گوید غیر مدخوله ولو حامله باشد عده ندارد. یعنی باید این دو تا را با همدیگر سنجید.

این دو آیة شریفه از یک طرف به‌طور کلی می‌گوید اولات الاحمال عده دارد، آن می‌گوید غیر مدخوله عده ندارد که نسبت اینها عموم خصوص من وجه هست و هر دوی اینها را می‌توانیم به متعارف حمل کنیم. اولات الاحمال را ممکن است حمل کنیم به فرد متعارف اولات الاحمال که با دخول حمل حاصل شده. آن آیة شریفه‌ای که در غیر مدخوله هم هست آن را هم ممکن است حمل کنیم غیر مدخوله‌ای که هیچ گونه حمل و امثال اینها هم برایش حاصل نشده باشد که متعارف غیر مدخوله‌ها هم همین هست. بنابراین نسبت به آن فرض نادری که شخص حامله باشد به غیر دخولٍ ممکن است بگوییم به هیچ یک از این دو تا آیه ناظر به اینها نیست، هر دو ناظر به فروض متعارف هستند. بنابراین خیلی مشکل است، به نظر می‌رسد که مشکل هست ما با اولات الاحمال به تنهایی بخواهیم حکم مسئله را استفاده بکنیم. به اولات الاحمال و اینکه فما لکم من عدة تعتدونها یک نوع تنافی وجود دارد و جمع کردن بین اینها. و یک روایت خاصی در مورد عده نداریم. در مورد دخول و ماء ما دو گروه روایت دیگر داشتیم که این دو گروه روایات مسئلة ما را حل می‌کردند. یکی آن روایتی که گفته بود دخول بدون انزال هم حکم مسئله عده دارد و هم این روایت جدید یا به آن تقریبی که قبلاً عرض کردم که وقتی دخول بدون ماء عده داشته باشد باید ماء بدون دخول هم عده داشته باشد با توضیحی که در جلسة قبل عرض کردم.

بنابراین اگر آیة اولات الاحمال به تنهایی بود خیلی مشکل بود که در خصوص اولات الاحمال بخواهیم ثبوت عده را اثبات کنیم. اگر باشد ما باید به‌طور کلی یعنی فرمایش صاحب جواهر متین به نظر می‌رسد که اگر ما بخواهیم در مورد حامله قائل بشویم که ولو حملش من غیر دخولٍ عده می‌آورد ما باید به‌طور کلی بگوییم که ماء عده دارد، و الا خصوص حامله را با ادله مشکل هست. مگر با اجماع و ادلة امثال اینها.

شاگرد:

استاد: اگر آن باشد که خود ماء هم همین مطالب هست. فرض این است که می‌خواهیم بگوییم که ماء به تنهایی عده نمی‌آورد، ولو زمینة اختلاط میاه در آن هست. یعنی فرض این است. اگر ما بحث حکمت و آنجور بحث‌ها را پیش بکشیم بگوییم مناط حکم وجود دارد، باید در مطلق ماء بگویید. نه مائی که سبب حمل شده است. صاحب جواهر همین را قائل هست. ایشان می‌گوید حکمت عده جلوگیری از اختلاط میاه هست، مطلق آبی که در زن قرار گرفته باشد، ولو منشاء حمل نشده باشد این عده را ایجاد می‌کند. آن مطلب درست است. ولی اگر نه ما فرض این است که می‌خواهیم بگوییم ماء عده نمی‌آورد، می‌خواهیم در خصوص حامله عده ثابت کنیم، به اولات الاحمال بخواهیم تمسک کنیم به نظر مشکل می‌رسد که با اولات الاحمال بخواهیم عده را ثابت کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد